

فصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۲۸، پیاپی ۱۱۸، زمستان ۱۳۹۴

مناسبات سیاسی سامانیان با خلافت عباسی و عوامل مؤثر بر آن

محسن رحمتی^۱

تاریخ دریافت: ۹۳/۹/۱۸

تاریخ تصویب: ۹۴/۲/۲۹

چکیده

در آغاز قرن سوم هجری با موافقت خلافت عباسی، سامانیان بر نواحی مرزی شرق ماوراءالنهر مسلط شدند و به تدریج بر دامنه قدرت و قلمروی خود افزودند تا اینکه همه نواحی شرقی قلمروی اسلامی را، از جبال تا رود طراز، به مدت دو قرن زیر سلطه گرفتند. در این دوره طولانی روابط آنها با خلافت عباسی تحت تأثیر عوامل مختلف قرار داشت؛ چنان که گاهی روابط آنها دوستانه و گاهی ضمن حفظ ظاهر، دچار تیرگی می شد و گاهی نیز به روابط خصمانه مبتنی بر تقابل و تضاد تغییر می کرد. داده های تاریخی نشان می دهند که این تطور تحت تأثیر دو دسته از عوامل شکل

می‌گرفت. برخی عوامل همچون اشتراک مذهبی، تخاصم صفاریان و علویان طبرستان، حضور شیعیان در قلمروی سامانی، و رقابت فاطمیان با آل‌عباس، باعث وفاق و همگرایی بین سامانیان و خلافت عباسی می‌شد. عواملی دیگر همچون تغییر در ساخت سیاسی در قلمروی سامانی، اختلافات خانوادگی در خاندان سامانی، رقابت اشراف خراسان با امیران سامانی، سلطهٔ دیلمیان بر جبال، و غلبه آل‌بویه بر بغداد، موجب تیرگی روابط سامانیان و خلافت عباسی و تقابل آن‌ها با یکدیگر می‌شد. این مقاله در پی آن است که با روش تبیینی-تحلیلی، روابط بین امیران سامانی با خلافت عباسی را با تأکید بر عوامل اثرگذار بر آن تبیین کند.

واژه‌های کلیدی: سامانیان، خلافت عباسی، ماوراءالنهر، دیلمیان.

۱. مقدمه

حکومت سامانی، به‌عنوان نخستین حکومت نیمه‌مستقل اشراف ایرانی، در دوران بعد از اسلام در نخستین سال‌های قرن سوم پا به عرصهٔ وجود گذاشت که تا اواخر قرن چهارم به مدت قریب به دو قرن حیات داشت. در طول قرون سوم و چهارم تعداد بیشتری از این نوع حکومت‌های ایرانی زیر نظر خلافت عباسی به‌وجود آمدند و هر کدام روابط خاصی با خلافت عباسی داشتند. در این میان، سلسلهٔ سامانی، هم‌به‌لحاظ مدت زمان حاکمیت از دیگر اقربان متمایز بود و هم مرزهای مهم شرق قلمروی اسلامی در مجاورت با ایلات ترک را در اختیار داشت. بنابراین، نوع روابط آن با خلیفهٔ عباسی بیش از دیگر سلسله‌ها می‌توانست بر مقدرات جامعهٔ اسلامی و خلافت عباسی اثرگذار باشد.

مطالعهٔ منابع تاریخی نشان می‌دهد که این خاندان بیشترین روابط سیاسی را با خلافت عباسی داشتند؛ اما بدیهی است که این روابط همیشه یکسان نبوده و در مقاطع گوناگون در حال تغییر بوده است. زمانی روابط دوستانه و صلح‌طلبانهٔ مبتنی بر وفاق و همگرایی داشتند

که در آن علاوه بر ابراز دوستی و تبادل سفیر، به ارسال هدایا به دربار عباسی و حمایت از خلیفه در برابر مخالفان او می پرداختند و زمانی دیگر این روابط، ستیزه جویانه بوده است که در آن علاوه بر بی اعتنایی به دستگاه خلافت، از ضرب سکه و قرائت خطبه به نام خلیفه وقت عباسی خودداری می کردند و حتی با اعطای القاب مطمئن به خود و افراد زیر دست به نوعی رقابت با خلافت دست می زدند. این تصور از عوامل و شرایط متعددی تأثیر می پذیرفت و این مقاله در پی آن است تا ضمن تبیین چگونگی این روابط، عوامل مؤثر بر تطور روابط موجود بین آن‌ها و خلافت را جست و جو کند و مورد بررسی قرار دهد. به عبارت روشن تر، هدف مقاله حاضر آن است که پاسخ روشنی به این سؤال بدهد که مناسبات سامانیان با دستگاه خلافت عباسی چگونه بوده و تحت تأثیر چه عواملی قرار داشته است.

محققان، عموماً در حاشیه مطالعه درباره تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی قلمروی سامانی، به روابط این خاندان با عباسیان هم اشاراتی گذرا داشته و با کلی گویی روابط آن‌ها را مسالمت آمیز تلقی کرده اند (محیط طباطبایی، ۱۳۶۷: ۱۷؛ ثواقب، ۱۳۷۸: ۱۳۴-۱۴۰؛ فرای، ۱۳۷۲: ۱۲۳؛ ناجی، ۱۳۷۸: ۲۹-۳۰). فقط سه مقاله مستقل به تبیین این روابط پرداخته است: مقاله اول تحت عنوان «سامانیان و نظام خلافت عباسی»^۱ که تکرار نظرات محققان قبلی بوده است و هیچ نکته جدیدی درباره روابط سامانیان و خلافت عباسی ندارد و حتی با یک واپس گرایی نسبی، قضیه گرایش امیرنصر به اسماعیلیه را با دیده تردید می نگرد (همان، ۱۳۵). مقاله دوم با عنوان «اقتدار سامانیان در برابر خلفای عباسی»^۲ بر مبنای داده‌های سکه‌شناسی، روابط موجود بین آن‌ها را در نیمه دوم قرن چهارم به خوبی تبیین کرده است؛ اما درباره روابط آن‌ها در طول قرن سوم و نیمه اول قرن چهارم هیچ مطلبی ندارد. مقاله سوم با

۱. ثواقب، جهانبخش (۱۳۷۸). «سامانیان و نظام خلافت عباسی». *نامه آل سامان* (مجموعه مقالات مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان). به کوشش علی اصغر شعر دوست و قهرمان سلیمانی. مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان. صص ۱۳۴-۱۴۶.

۲. قوچانی، عبدالله (۱۳۷۸). «اقتدار سامانیان در برابر خلفای عباسی». *نامه آل سامان* (مجموعه مقالات مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان). به کوشش علی اصغر شعر دوست و قهرمان سلیمانی. مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان. صص ۲۰۱-۲۱۸.

عنوان «بررسی مناسبات سامانیان و خلافت عباسیان»^۱، اگرچه به نظرات محققان قبل از خود با دیده تردید نگریسته و ماهیت روابط خلیفه و سامانیان در قرن چهارم را از قرن سوم جدا کرده است، متأسفانه از تشریح و توضیح مطالب بازمانده و کار او از طرح دیدگاه جدید فراتر نرفته است؛ بدین معنی که این مقاله، برای نخستین بار به دوره‌بندی مناسبات میان سامانیان و عباسیان پرداخته و مناسبات موجود بین آن دو را به خطا به چهار دوره متمایز تقسیم کرده است: دوره اول را شامل قرون دوم و سوم، از تکوین حکومت سامانی تا آغاز قرن چهارم هجری، دانسته و از ایجاد تنش در مناسبات بین سامانیان با خلیفه عباسی در عهد امیراحمدبن اسماعیل (حک. ۲۹۵-۳۰۱ق) به‌طور کامل غفلت ورزیده است. دوره دوم مناسبات را به عهد امیرنصر (حک. ۳۰۱-۳۳۱ق) منحصر می‌کند و اگرچه برای نخستین بار ماهیت روابط خلیفه و سامانیان در عهد حکومت این امیر را از قرن سوم جدا می‌کند، در متن فقط شرح ماجرای گرایش امیرنصر به اسماعیلیه را آورده و از بحث درباره مناسبات بین آن‌ها خودداری کرده است؛ چنان که فقط یک روایت از ابن‌فضلان و مسعودی را به‌صورت نقل مستقیم در اثبات حسنه بودن مناسبت آن‌ها آورده و تصریح کرده است که «منابع به مناسبات قرن چهارم هیچ اشاره‌ای ندارند» (هروی، ۱۳۷۸: ۳۷۸). اگر در نظر بگیریم که امیرنصر سی سال (۳۰۱-۳۳۱ق) سلطنت کرده و فقط در اواخر حکومت خود (بعد از ۳۲۶ق) به اسماعیلیه گراییده است، آنگاه معلوم می‌شود که ایشان بخش اعظم این دوره یعنی ۲۵ سال اول حکومت او را مسکوت گذاشته است. دوره سوم را از مرگ امیرنصر تا پایان خلافت الطائع (۳۳۱-۳۸۱ق) دانسته و مدعی شده است که «در طی این پنجاه سال سامانیان هرچند تلاش نمودند ارتباط خود را با خلافت عباسیان تحکیم بیشتری بخشیده و از عباسیان بابت تبری جستن نصر دوم دلجویی نمایند، اما میسر نشد» (همان، ۳۸۰). سپس ادامه مطلب را به شرح غلبه بویهیان بر خلفای عباسی و روابط بین آن دو اختصاص داده و فقط در یک جمله راجع به مناسبات صحبت کرده و در آن جمله نیز با استناد به گفته جمال ترابی مدعی شده است که

۱. هروی، جواد (۱۳۷۸). «بررسی مناسبات سامانیان و خلافت عباسیان». نامه آل‌سامان (مجموعه مقالات مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان). به کوشش علی‌اصغر شعر دوست و قهرمان سلیمانی. مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان. صص ۳۶۸-۳۸۴.

«در مسکوکات سامانی، نام خلفا الطائع بالله بر روی سکه‌ها ضرب شده است» (همان، ۳۸۱) و سپس با نتیجه‌گیری عجیبی به جمع‌بندی این دوره پرداخته است؛ بدین صورت که «در دوره سوم از مناسبات سامانیان با دستگاه خلافت عباسیان شاهد تجدید عهد در تبعیت سامانیان از عباسیان می‌باشیم» (همان‌جا)؛ درحالی‌که هیچ سند و مدرک تاریخی یا سکه‌شناختی برای این ادعا ارائه نمی‌دهد و چنان‌که امروزه می‌دانیم، همه گفته‌های ایشان درباره این دوره خطا بوده است و با گزارش‌های موجود تعارض دارد. دوره چهارم، از آغاز خلافت القادر تا پایان دوره سامانیان (۳۸۱-۳۹۵ق)، به‌عنوان مناسبات پایانی آورده شده است. البته، فقط ضعف سیاسی دوره سامانی شرح داده شده و به این‌که نام القادر در سکه‌ها نیامده، اکتفا شده است. در این بخش، نویسنده ضمن این‌که هیچ توضیحی راجع به مناسبات نداده، حتی یک مأخذ هم برای گفته‌های خود نیاورده است؛ درحالی‌که امروز روشن شده است که به‌لحاظ ماهیت روابط، بین این دوره و دوره قبلی هیچ تفاوتی وجود ندارد و تفکیک این دوره از دوره قبلی خلاف حقایق تاریخی است. بنابراین، این مقاله نیز برای تبیین مناسبات بین عباسیان و سامانیان به‌هیچ‌وجه قابل‌استفاده نیست و تاکنون نوشته‌ای دیده نشده است که چگونگی و تطور روابط سامانیان و عباسیان را از ابتدا تا انتها به‌صورت مستند مورد بررسی قرار داده و یا برای تبیین و دسته‌بندی منسجم عوامل و شرایطی که این تطور را رقم زده است، تلاشی کرده باشد.

۲. دوره‌بندی روابط سامانیان و خلافت عباسی

مناسبات سامانیان با دربار عباسی دارای حالتی غیریکنواخت بود و این امر، معلول علل و عواملی متعدد بود که در ادامه مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد. مطالعه و تحقیق در تطور این روابط و مناسبات، چند دوره یا مقطع زمانی کاملاً متمایز را نشان می‌دهد که براساس آن می‌توان این مناسبات را به سه دوره کلی تقسیم کرد که عبارت‌اند از: دوره وفاق و همگرایی، دوره تنش و تیرگی روابط، و دوره تضاد و تقابل.

۲-۱. دوره وفاق و همگرایی

نخستین مرحله از مراحل روابط میان سامانیان و عباسیان، مرحله روابط دوستانه بین آنهاست که حدود یک قرن، از سال ۲۰۱ق تا پایان حکومت امیراسماعیل در سال ۲۹۵ق، ادامه دارد. در این دوره، فرزندان سامان‌خدا به پاس خدماتی که در خاتمه دادن به قیام رافع بن لیث از خود نشان دادند، به حکومت شرق ماوراءالنهر منصوب شدند؛ اما آنها در تابعیت حکمران خراسان قرار گرفته بودند و از همین رو، با خلیفه به صورت مستقیم ارتباطی نداشتند. با شرایطی که در سال ۲۶۱ق در خراسان پیش آمد، خلیفه عباسی با ارسال مستقیم منشور حکومت ماوراءالنهر به صورت مستقل از خراسان برای نصر بن احمد (حک. ۲۵۰-۲۷۹ق)، این حکومت را به عنوان یک امارت استکفا در آورد. پس از مرگ امیرنصر با ارسال منشور حکومت ماوراءالنهر برای امیراسماعیل، این روند تداوم یافت (طبری، ۱۳۵۷ق: ۸/ ۲۰؛ حمزه اصفهانی، ۱۳۴۰ق: ۱۴۸؛ نرشخی، ۱۳۵۱: ۱۱۸).

از جزئیات روابط موجود بین آنها در این دوره اطلاعی در دست نیست. فقط می‌دانیم امیران سامانی در ازای دریافت منشور، نام خلیفه عباسی را در خطبه و سکه ذکر می‌کردند. با غلبه امیراسماعیل بر عمرولیث و سپس استیلای وی بر خراسان، خلیفه منشور حکومت خراسان را بعلاوه ماوراءالنهر برای وی فرستاد و حکومت سامانی به «امارت استیلا» ارتقا یافت. از این پس نیز رابطه حسنه امیر با خلافت عباسی ادامه یافت. در این زمان از پرداخت خراج به دربار بغداد اطلاعی در دست نیست و گویا او فقط هدایایی را برای خلیفه ارسال می‌کرد؛ اما روابط بین آنها کاملاً حسنه بود؛ چنان‌که به گفته مورخان «او با خلفا طریق مطاوعت سپردی و خلفا جانب او عزیز داشتندی» (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۳)، و یا «پیوسته، خلیفه را اطاعت نمودی و در عمر خویش یک ساعت بر خلیفه عاصی نشدی و فرمان او را به‌غایت استوار داشتی» (نرشخی، ۱۳۵۱: ۱۲۷).

۲-۲. دوره تنش و تیرگی روابط

این مرحله از آغاز حکومت امیراحمد بن اسماعیل (حک. ۲۹۵-۳۰۱ق) آغاز شده و تا سال‌های آغازین حکومت امیرنوح (حک. ۳۳۱-۳۴۳ق) ادامه می‌یابد. در این مرحله روابط

آن‌ها رو به تیرگی گذاشت و در نتیجه، امیران سامانی ضمن حفظ روابط ظاهری خود با خلیفه عباسی در قرائت خطبه و ضرب سکه به نام خلیفه کوشیدند تا با تبدیل امارت سامانی به یک نظام سیاسی پادشاهی، خود را از دستگاه خلافت عباسی مستقل کنند.

این مرحله با آنکه از حساس‌ترین و مهم‌ترین ادوار روابط بین آن‌هاست، تاکنون مورد مطالعه و بررسی عمیق قرار نگرفته است. بعد از درگذشت امیر اسماعیل، اگرچه خلیفه نخست به ارسال منشور و لوای حکومت برای امیر سامانی اقدام کرد (ر.ک. قرطبی، ۱۹۷۷: ۲۵؛ موسوی، ۸۱ الف)، سعی نمود از گسترش دامنه اقتدار وی جلوگیری کند.

پناه دادن خلیفه به بارس، غلام امیر سامانی، نخستین نشانه بروز این تنش بوده است و اهمیت درخور توجهی دارد (ر.ک. ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۲۰۰).^۱ در مقابل، امیر سامانی ضمن پناه دادن به گریختگان از خلیفه (ر.ک. همدانی، ۱۹۷۷: ۱۹۴؛ ثعالبی، ۱۳۷۵ ق: ۴/۱۲۳)، با حمله به سیستان و مناطق مجاور آن در سال ۲۹۸ق و دستگیری مخالفان خلیفه و اعزام آن‌ها به بغداد (تاریخ سیستان، ۱۳۱۸: ۲۹۰-۲۹۶؛ منهاج سراج، ۱۳۶۳: ۱/۲۰۷)، علاوه بر توسعه قلمروی خود در صدد التیام روابط خود با خلیفه برآمد. او همچنین مقادیر معتابیه هدایا به دربار خلافت ارسال کرد (ابن جوزی، ۱۳۵۷-۱۳۶۰ ق: ۵/۹۸؛ ذهبی، ۱۴۰۳ ق: ۱۵/۴۷). بعد از درگذشت امیر احمد، خلیفه موضع‌گیری دوگانه خود در برابر سامانیان را ادامه داد؛ از یک سو، با ارسال منشور حکومت خراسان و ماوراءالنهر به تقویت امیرنصر (حک. ۳۰۱-۳۳۱ ق) در برابر رقیبان متعدد وی که از خلیفه منشور می‌خواستند، پرداخت (ر.ک. ابن مسکویه، ۱۳۳۴ ق: ۱/۳۳) و از طرف دیگر، منشور حکومت سیستان را به بدرالکبیر، حکمران پارس و کرمان، واگذار کرد و با این عمل بخشی از قلمروی سامانی را تصاحب نمود (تاریخ سیستان، ۱۳۱۸: ۳۰۱-۳۰۹). همچنین، حکومت بخشی دیگر از قلمروی سامانی یعنی ری و نواحی پیرامون آن را به محمدبن علی صلوک سپرد (قرطبی، ۱۹۷۷: ۵۰). مدتی بعد نیز با اعطای منشور حکومت خراسان به احمدبن سهل، سپهسالار سامانی آن ایالت، این روند را تداوم بخشید (میرخواند، ۱۳۳۹: ۴/۴۱). البته، امیر سامانی پس از غلبه بر احمدبن سهل در رجب سال ۳۰۷ق، در پاسخ به درخواست خلیفه

۱. اشپولر (۱۳۶۴: ۱۴۴)، تنها پژوهشگری است که متوجه اهمیت این قضیه شده و به صورت خیلی مختصر به آن اشاره کرده است. زرین کوب (۱۳۷۱: ۱۹۰) نیز در این باره بیانی متناقض با روایت مورد استناد دارد.

با ارسال اسیران به بغداد سعی در ترمیم روابط داشت (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۶۵۰). در پی آن خلیفه با مداخله در امور بلغارهای نومسلمان که اطاعت گونه‌ای نسبت به امیر سامانی داشتند (بارتولد، ۱۳۷۶: ۸۳)، در تضعیف قدرت امیر سامانی کوشید. اگرچه شخص امیرنصر واکنش آشکاری به این امر نشان نداد، امیران تحت فرمان او از اعتراض به این اقدام خودداری نکردند (ابن فضلان، ۱۳۴۵: ۶۴).

اندکی بعد، شیعیان خراسان سیدابوالحسین محمدبن احمد از سادات حسینی بی‌هق را به خلافت برگزیدند و با لقب «العاضد بالله» با وی بیعت کردند. به دستور امیر، ابن زبارة دستگیر و به بخارا اعزام شد؛ اما برخلاف خلیفه عباسی نه تنها او را مجازات نکرد، بلکه با احترام به وطن خود عودت داد و از خزانه نیز برای او مستمری تعیین کرد (ر.ک. بیهقی، ۱۳۷۱: ۴۹۵ و ۵۱۵؛ ابن عنبه، ۱۳۸۰: ۳۴۷). خلیفه نیز در سال ۳۱۸ق ابراهیم بن احمد، برادر شورشی امیر سامانی، را نزد خود پناه داد (ابن اثیر، ۱۳۹۹: ۲۱۲/۸). امیرنصر نیز ضمن پیوستن به اسماعیلیه در سال ۳۲۵ق، در محافل رسمی خود را «ملک بغداد» خواند (رودکی، ۱۳۷۴: ۸۰؛ ثعالبی، ۱۳۷۶: ۵۰۸). این همان فرایندی است که ابومطیع بلخی از آن به تغلب امیر خراسان بر خلیفه یاد می‌کند (بلخی، گک ۳ الف - ۳ ب).

از وضع خطبه در این زمان اطلاعی در دست نیست؛ اما سکه‌ها همچنان به نام خلفای عباسی ضرب می‌شد و این نشان می‌دهد که قصد امیرنصر از همراهی با اسماعیلیان تلافی اقدامات خصومت‌آمیز خلیفه بود (ترابی، ۱۳۵۰: ۲/۲-۵؛ Lane Poole Stanley, 1881-1889: 2/ 183, 9/ 103-97). با این اقدام خلافت عباسی بی‌مناک شد و با ارسال منشور حکومت (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۳۶) و فرستادن اخبار مربوط به اعدام العزاقری (یاقوت حموی، ۱۹۹۳: ۱/ ۱۰۸) در صدد ترمیم روابط برآمد. بی‌توجهی امیر سامانی به خلافت در این مقطع، خلیفه را خشمگین کرد و او نیز تصمیم گرفت با ارسال نامه و زنجندان و استخوان پهلوی آدمی و پیلی امیرنصر را بیم دهد که «آن کسان که دندان و پهلوشان چنین بود، خدای عزوجل ایشان را هلاک کرد و قوت سود نداشت. بدان که چون قضای خدای تعالی در رسد، خواسته و لشکر و قوت اصلاً سود ندارد» (بلخی، گک ۳ الف - ۳ ب).

از واکنش امیر به این پیغام اطلاع نداریم؛ اما شیوه عملی مساعدتری را درقبال خلیفه درپیش گرفت و پس از غلبه بر دیلمیان زیاری و قتل ماکان در سال ۳۲۹ق، سر او را به دربار بغداد فرستاد (ابن مسکویه، ۱۳۳۴ق: ۱۴/۲). اما، پیش از وصول سفیر، خلیفه الراضی درگذشت و در زمان خلیفه جدید، المتقی، با این سفیر برخوردهای ناشایست پیش آمد و حتی قصد قتل او کردند و بعد از مدتی با وی بر سر لطف آمدند و او را خلعت دادند (صولی، ۱۳۵۴ق: ۲۲۷ و ۲۳۲). اقدام امیرنوح علیه اسماعیلیان خلیفه عباسی را امیدوار کرد تا با ارسال منشور و لوای حکومت خراسان و ماوراءالنهر برای وی و برقراری مناسبات جدید با دولت سامانی طرحی نو دراندازد (منهاج سراج، ۱۳۶۳: ۲۰۹/۱) که متضمن بقای سلطه خلیفه بر قلمروی شرقی جهان اسلام باشد؛ اما ظهور دولت بویه مانع از این امر شد.

۲-۳. دوره تضاد و تقابل

آخرین مرحله رابطه بین خلافت عباسی و سامانیان، دوره تقابل آنهاست. این دوره از اواسط حکومت امیرنوح بن نصر (حدود ۳۳۵ق) آغاز شد و تا انقراض کامل سلسله سامانی در سال ۳۹۵ق، یعنی بیش از نیم قرن، ادامه داشت. اگرچه مقدمات این روند به مرحله قبل برمی گردد، به واقع می توان آن را مرحله ای تازه در روابط بین آنها دانست. غلبه بویهیان بر بغداد در سال ۳۳۴ق، به شدت بر روابط سامانیان و خلافت عباسی تأثیر گذاشت؛ زیرا بویهیان از قدرت خلیفه در منازعات خود با سامانی سوء استفاده می کردند. نخست، خلیفه به درخواست ابوعلی چغانی، در سال ۳۳۴ق منشور حکومت خراسان و ماوراءالنهر را به ابراهیم بن احمد سپرد (همدانی، ۱۹۷۷: ۳۶۴). این امر واکنش تند امیر سامانی را در پی داشت. همچنین، بعد از غلبه بویهیان بر بغداد، او نمی خواست دستور خلیفه دست نشانده را اطاعت کند و از طرف دیگر با توجه به اهمیت معنوی منشور خلیفه (بیهقی، ۱۳۷۴: ۹۴۲)، حذف نام خلیفه از خطبه و سکه ممکن

۱. شبانکاره ای روایتی شاذ درباره روابط نوح بن نصر با خلفای عباسی نوشته است که با سخن جمهور مورخان و اطلاعات سکه شناسی تباین دارد. او گوید: «او [نوح] طاعت خلفا داشت و هدایای بسیار به دارالخلافه فرستاد و خلفا از وی خشنود بودندی [...]» (۱۳۶۳: ۲۴) که در صورت پذیرش می توان آن را فقط به دو سال اول حکومت وی و اقدامی که در رفع غایله قرمطیان انجام داد، مربوط دانست.

نمود. از همین رو، امیر سامانی تنها راه چاره را در جدا کردن حساب خلفای عباسی از خلفای منصوب بویهی دانست؛ بدین معنا که از پذیرش خلیفه منصوب بویهیان خودداری کردند و همچنان خطبه و سکه را به نام خلیفه قبلی ادامه دادند (قوچانی، ۱۳۷۸: ۲۰۲-۲۰۴). از آنجا که خلیفه مخلوع ساکن در بغداد یا خلیفه متوفی جز اسم و تشریفات هیچ نقشی نداشت، عملاً زمینه استقلال عمل امیر سامانی فراهم شد تا بتواند دون عنوان خلافت کند. امیر سامانی به جای آنکه همچون بویهیان از خلیفه عباسی درخواست لقب و عنوان کند، خود را «مؤید» نامید (Lane Poole Stanley, 1881-1889: 2/ 97-103, 9/ 183) و جانشینان وی نیز خود را «الموفق»، «المنصور» و «المظفر» نامیدند. نظر به آنکه تأیید، توفیق، نصر و ظفر فقط از جانب خداست، می توان این القاب را کوتاه شده المؤید بالله (من الله)، الموفق بالله، المنصور بالله و المظفر بالله دانست که مظنن تر و با شکوه تر از القاب خلفای بویهی معاصر یعنی المطیع لله و الطائع لله است. آن‌ها همچنین کارگزاران خود را مثل خلفای عباسی با القابی نظیر «عمادالدوله»، «سنان‌الدوله»، «معین‌الدوله» و «سیف‌الدوله» خطاب می کردند (ابوریحان بیرونی، ۱۹۲۳: ۱۳۴؛ ثعالبی، ۱۹۷۷: ۴۷) و در مقاطعی حتی پا را فراتر هم می گذاشتند و لقب «ناصرالدین» و یا «امیرالامراء المؤید من السماء» به آن‌ها اعطا می کردند (جرفادقانی، ۱۳۵۴: ۸۷ و ۱۰۸).

امیرنوح که مبتکر چنین طرحی بود، به سبک خلفا فرزندان متعدد خود را به ترتیب به حکومت گماشت و برای آنها از مردم بیعت گرفت تا پس از مرگ نوح به ترتیب یکی پس از دیگری حکومت کنند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۴۹). بنابراین، می توان گفت پنجمین دستگاه خلافت اسلامی بدون آنکه نام خلافت بر خود بگذارد، پا به عرصه وجود نهاد و با فراز و فرود فراوان تا نیم قرن به حیات خود ادامه داد. طبق ملاحظات سیاسی، گاهگاهی با امیران بویهی و خلفای منصوب آن‌ها صلح برقرار می شد؛ اما استقلال آن‌ها از خلافت عباسی حفظ شده بود و حتی در آخرین روزهای حیات خود نیز حاضر به اطاعت از عباسیان نبودند. در این زمان با تبلیغ و ترویج افکار قدسیانه، هاله‌ای از قداست پیرامون خلیفه سامانی و دربار او ایجاد شد که مهم ترین عامل حفظ قدرت سامانیان بود (مقدسی، ۱۴۰۸ق: ۲۶۴؛ جرفادقانی، ۱۳۵۴: ۹۸). اجازه ترجمه کتاب آسمانی و تفاسیر مربوط به آن با جلب نظر دین یاران نشان می دهد که امیران سامانی همچون خلفا برای حل مشکلات مذهبی قلمروی خود نیز دست به کار شدند (طبری، ۱۳۵۶: ۱/ ۵-۶).

اگرچه آشفتگی در نظام دیوانی و اداری، امیر عبدالملک بن نوح (حک. ۳۴۳-۳۵۰ق) را مجبور کرد در سال ۳۴۵ق به اطاعت از خلیفه عباسی گردن نهد (ابن مسکویه، ۱۶۱/۲؛ Lane Poole Stanley, 1881-1889: 2/ 103-105)، جانشین وی، امیر منصور بن نوح (حک. ۳۵۰-۳۶۵ق)، دوباره در مقابل انتصاب خلیفه جدید عباسی در سال ۳۶۳ق (ابن مسکویه، ۱۳۳۴ق: ۲/ ۳۲۷)، مقاومت کرد و به قرائت خطبه و ضرب سکه به نام خلیفه مخلوع عباسی ادامه داد (قوچانی، ۱۳۷۸: ۲۰۵). جانشین وی، امیر نوح بن منصور (حک. ۳۶۵-۳۸۷ق)، نیز در آغاز حکومت به تقلید از پدر از پذیرش سیادت خلیفه الطائع عباسی سر باز زد و خود را «المنصور» نامید؛ اما پس از مدتی ناچار به صلح شد (عتبی، ۱۲۸۶ق: ۹۲؛ ابن فوطی، ۱۳۷۴: ۵/ ۵۴۹). همین امیر بار دیگر با انتصاب القادر بالله در سال ۳۸۱ق، مجدداً از پذیرش خلیفه جدید خودداری کرد و تا پایان خلافت آل سامان نام خلیفه القادر در خطبه و سکه خراسان و ماوراءالنهر ذکر نشد (صابی، ۱۹۰۴: ۳۷۲؛ روذراوری، ۱۳۳۴ق: ۳۳۲).

۳. عوامل مؤثر بر مناسبات سامانیان و عباسیان

تطور مناسبات سامانیان با عباسیان تحت تأثیر عوامل و شرایط خاصی قرار داشت که به اشکال مختلف بر روابط موجود بین آن دو اثر می گذاشت. با توجه به نوع تأثیر آن‌ها بر این روابط، می‌توان این عوامل را در دو دسته کلی شامل عوامل وفاق یا همگرایی، و عوامل واگرایی، تقابل و تنش در مناسبات فیما بین تقسیم‌بندی و معرفی کرد.

۳-۱. عوامل وفاق یا همگرایی

دسته اول عواملی است که هر دو طرف را به توافق با یکدیگر وادار می‌کرد؛ بدین معنی که وجود این عوامل برای هر دو طرف، هم خلیفه عباسی و هم امیر سامانی، ایجاد خطر می‌کرد و هر دو را برای نابودی آن عوامل به اتحاد و همسویی با یکدیگر وامی‌داشت. بدیهی است که میزان احساس خطر از این عوامل نزد هر دو طرف یکسان نبود؛ اما به هر حال، هر دو طرف از وجود این عوامل ناخشنود بودند که در ذیل به معرفی و تبیین چگونگی اثرگذاری آن‌ها پرداخته می‌شود:

۳-۱-۱. موقعیت جغرافیایی قلمروی سامانی

موقعیت جغرافیایی قلمروی سامانی، از جمله عواملی بود که به دو صورت متناقض بر روابط فیمابین اثر داشت؛ یعنی از یکسو آن‌ها را به وحدت و اتحاد سوق می‌داد و از سوی دیگر، زمینه‌های تعارض و اختلاف بین آن‌ها را فراهم می‌کرد. مرکز قدرت سامانیان منطقه ماوراءالنهر بود که بین دو رود جیحون و سیحون قرار داشت و در واقع شرقی‌ترین ایالت قلمروی اسلامی محسوب می‌شد که از شمال و مشرق با بیابان‌های وسیع ترکستان مجاور بود. برخی جغرافیانویسان مسلمان به‌رغم وسعت و آبادانی آن، این منطقه را از نظر جغرافیایی و اداری جزء خراسان محسوب کرده‌اند (ر.ک. مقدسی، ۱۴۰۸ق: ۲۱۲).

از نظر سیاسی نیز این منطقه همیشه جزئی از ایران بوده است و حکمرانان آن که در سایه بافت جغرافیایی آن دارای نوعی استقلال داخلی بودند، ایرانی یا منصوب به شاهان ایران بودند. بعد از غلبه اعراب مسلمان، آن ناحیه ضمیمه خراسان شد (ذیل، ۱۳۶۷: ۹-۱۰). گسترش قلمروی اسلامی در این منطقه، به آغاز منازعات دایمی غازیان مسلمان با ایلات بیابان‌گرد شمال و شرق سیحون منجر شد که در سایه آن ماوراءالنهر به‌عنوان یک نعر اسلامی و محل تجمع غازیان مسلمان به دیگر نقاط قلمروی اسلامی پیوست (اصطخری، ۱۳۶۸: ۲۲۹). نهضت عباسی و اختلاف داخلی میان اعراب فرصتی به‌وجود آورد که در نتیجه آن اشرافیت ایرانی ساکن در منطقه احیا شد. مجاورت ماوراءالنهر با ایلات غیرمسلمان از یکسو، و دوری از دسترس دستگاه خلافت و در نتیجه پناه گرفتن مخالفان خلیفه در آن از سوی دیگر، مشکلاتی را در اداره آن منطقه ایجاد می‌کرد (ر.ک. یعقوبی، ۱۳۵۸ق: ۳/ ۱۶۷-۱۶۸؛ ثعالبی، ۱۳۷۵ق: ۴/ ۱۹۲).

در این روند ماوراءالنهر موقعیتی ویژه پیدا کرد. حضور مخالفان خلیفه در این منطقه و استفاده از نیروی غازیان برای مقابله با خلیفه در طول قرن دوم، به ویژه در قیام رافع بن لیث (ر.ک. رحمتی، ۱۳۹۱: ۸۶-۸۸)، زنگ خطر را برای دستگاه خلافت به صدا درآورد. همچنین، اتحاد این مخالفان با ایلات غیرمسلمان و استفاده از نیروی نظامی آن‌ها، این خطر را مضاعف می‌کرد. نکته دیگر، موقعیت ژئوپلیتیکی ماوراءالنهر است که به‌نظر می‌رسد بیشترین تأثیر را بر نحوه شکل‌گیری و تداوم رابطه سامانیان با خلافت عباسی داشته است. در قرون نخستین اسلامی، این منطقه مرکز تجاری بزرگ بین خراسان، هند، چین، ترکستان و دشت قباچاق و از آن طریق تا شرق اروپا و

سواحل دریای بالتیک بود. به دلیل موقعیت ارتباطی مناسب، تعداد زیادی از ساکنان آن منطقه به رغم داشتن امکانات خوب برای کشاورزی، به تجارت مشغول بودند و برای دادوستد در اطراف منتشر شده بودند (حدود العالم من المشرق الی المغرب، ۱۳۶۲: ۱۰۵-۱۰۷). علاوه بر این، بازرگانان فراوانی از نقاط مختلف به این منطقه رفت و آمد می کردند؛ چنان که در شهر کوچک شلجی در اطراف طراز در شرق سیحون، فقط ده هزار تاجر اسپهانی حضور داشتند (مقدسی، ۱۴۰۸ق: ۲۲۰). چنان که پیداست، این وضعیت ماوراءالنهر را به شدت با خراسان، ترکستان و دشت قبچاق پیوند داده بود و برای سکنه آن واجد منافع بی شمار اقتصادی بود.

بنابراین، در آغاز قرن سوم، در حالی که دوری ماوراءالنهر از مرکز خلافت، اعمال نظارت و کنترل خلیفه را کم رنگ می کرد، لزوم نبرد یا ایلات غیرمسلمان و تحکیم ثغور اسلامی از یک سو، و ممانعت از تمرکز مخالفان خلیفه و تشکیل هسته های ضدخلافت در این ناحیه از سوی دیگر، ایجاد یک حکومت مستقل وفادار به خلیفه را ضرورت می بخشید. این اهمیت در سال های بعد با توجه به ناآرامی های خراسان و جبال همچنان تداوم یافت و زمینه های تداوم حکومت سامانی بر آن ناحیه را فراهم کرد. از طرفی، همین موقعیت جغرافیایی امیران سامانی را به سوی استقلال عمل از خلافت عباسی سوق می داد و امکان هر گونه اقدام علیه سامانیان را از خلیفه عباسی سلب می کرد.

۳-۱-۲. اشتراک مذهبی سامانیان و خلفای عباسی

عامل دیگری که سامانیان و عباسیان را به همگرایی وامی داشت، اعتقاد هر دو طرف به مذهب حنفی است. با توجه به ضعف و ناتوانی خلفا در امور دینی از اواسط عهد اموی، از یک سو، زمینه برای فعالیت فقیهان و عالمان مذهبی باز شد و از سوی دیگر، تفاوت در تفاسیر مذهبی فقیهان به انشقاق و فرقه بندی در دین اسلام و بین مسلمانان منجر گشت. با روی کار آمدن عباسیان در اوایل قرن دوم هجری، با توجه به ناتوانی عباسیان در سرپرستی امور مذهبی، بر این انشقاق مذهبی در جهان اسلام افزوده شد؛ زیرا با ارائه تفاسیر مذهبی متفاوت از سوی فقها در اطراف و اکناف قلمروی اسلامی فرقه های جدیدتری به وجود آمدند.

خلافت عباسی به دلایل خاص خود به همراهی با مذهب حنفی پرداخت. با آنکه تکوین این فرقه در نیمه قرن دوم صورت گرفت، به سرعت در ماوراءالنهر گسترش یافت. این امر مرهون عواملی است که عبارتند از: ۱. پذیرش و حمایت خلافت، ۲. دنیاگریزی و گرایش به زهد و سادگی و تناسب آن با محیط صوفیانه ماوراءالنهر (صفی الدین بلخی، ۱۳۵۰: ۱۳۱ و ۱۹۹؛ جهشیاری، ۱۳۵۷ق: ۲۵۹؛ سمعانی، ۱۴۰۹ق: ۲/ ۱۲۹، ۳/ ۳۹۶، ۵/ ۴۴۷؛ قرشی، ۱۳۹۸ق: ۱/ ۲۲۰-۲۲۱ و ۳/ ۱۱۴؛ سبکی، ۱۳۸۳-۱۳۸۸ق: ۲/ ۲۲۶؛ ذهبی، ۱۹۶۱: ۳/ ۳۱۵؛ حاکم نیشابوری، ۱۳۳۷: ۱۵۴؛ بغدادی، ۱۳۶۷ق: ۱۵۷)، ۳. روح ستیهندگی نهفته در فرقه حنفی و تناسب آن با روح سلحشوری و آزادمنشی افراد غازی و نومسلمان شرق ایران (صفی الدین بلخی، ۱۳۵۰: ۱۸۴-۱۸۹ و ۱۴۵-۱۴۶)، ۴. تسامح و تساهلی که فرقه حنفی نسبت به سایر فرق اسلامی با اهل ذمه که در ماوراءالنهر تعدادشان هم کم نبود، نشان می داد (بغدادی، ۱۳۶۷ق: ۲۱۴-۲۱۵). همین تسامح و تساهل در آموزش دین به نوکیشان بدوی که عقاید و افکار فلسفی پیچیده را متوجه نمی شدند، تأثیر گذاشت و ساده گویی مبانی دین، استفاده از زبان عامیانه و معاف داشتن از تکالیف سخت شرعی زمینه مناسبی برای موفقیت تبلیغات اسلامی در شرق ایجاد کرد. بنابراین، اکثریت اهالی ماوراءالنهر و خاندان سامانی نیز از همین فرقه پیروی می کردند؛ ضمن آنکه نزد همه فرق اهل سنت حکمرانان جامعه اسلامی مصداق اولوالامر بودند و اطاعت از آنان واجب و اطاعت نکردن از آنان به معنی خروج یا بغی بود و منشور خلیفه نشانه مشروعیت به شمار می رفت. با توجه به رقابت مذهبی میان فرق گوناگون، این وحدت مذهبی باعث همکاری بیشتر بین خاندان سامانی و دربار بغداد می شد.

۳-۱-۳. حضور و فعالیت شیعیان در قلمروی سامانی

تشیع از مهم ترین فرقه های اسلامی بود که با توجه به نگاه متفاوت به خلافت مورد تعقیب خلفای اموی و عباسی قرار داشت. بنابراین، هواداران تشیع یعنی سادات علوی و شیعیان برای رهایی از جور و خلفا به نواحی شرقی قلمروی اسلامی رفتند و در مناطق مختلف خراسان و ماوراءالنهر پایگاهی مستحکم یافتند. قیام یحیی بن زید و انعکاس آن در خراسان (مسعودی، ۱۹۹۰: ۲/ ۱۹۶) به خوبی می تواند از گستردگی تفکر شیعی و استحکام مذهب شیعه در اواخر حکومت اموی در

خراسان پرده بردارد و نیرنگ داعیان آل عباس و ارائه شعار مبهم «الرضا من آل محمد» به منظور استفاده از نیروی شیعیان علوی برای برانداختن امویان، نیز مؤید دیگری بر نیروی مقتدر تشیع در خراسان و ماوراءالنهر است (دنیل، ۱۳۶۷: ۴۳-۵۶). اعمال سرکوبگرانه خلفای عباسی از منصور (حک. ۱۵۹-۱۳۶) به بعد، تعداد بیشتری از سادات را روانه ماوراءالنهر کرد (بلعمی، ۱۳۶۶: ۲/ ۱۱۰ و ۱۱۵۲؛ شهرستانی، ۱۳۶۸ق: ۱/ ۲۵۴-۲۵۶).

انتخاب امام رضا به ولایت عهدی و انتقال او به مرو در اواخر قرن سوم نیز موقعیت تشیع در خراسان و ماوراءالنهر را به شدت تحکیم کرد. با تشدید مهاجرت شیعیان (ابن بیع، ۱۳۳۷: ۲۷) و سادات به منطقه در اثر سختگیری‌های خلفای عباسی، چنان نهضت شیعی در ماوراءالنهر فراگیر شد که با استخدام استادان شیعه برای شاهزادگان سامانی، اعضای خاندان سامانی نیز در آستانه گرایش به این مذهب قرار گرفتند (نسفی، ۱۳۷۸: ۶۶؛ ذهبی، ۱۴۰۳ق: ۵/ ۱۵۴-۱۵۵). علاوه بر موقعیت عظیم و مرتبه بلندی که سادات علوی نزد امیران اولیه سامانی کسب کرده بودند (مقدسی، ۱۴۰۸ق: ۲۵۲)، تعداد زیاد دانشمندان و فقیهان شیعی مذهب که در ماوراءالنهر پرورش یافتند (ر.ک. ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۳۶۱؛ طوسی، ۱۳۵۱: ۷۳، ۷۸، ۱۲۰، ۳۰۹ و ۳۱۷؛ همان، ۱۳۴۸: ۱۴-۱۷، ۱-۱۰ و ۲۴؛ نجاشی، ۱۴۰۸ق: ۱/ ۱۴۷ و ۳۰۱، ۲/ ۲۴۷ و ۲۸۲؛ دوانی، ۱۳۷۷: ۱/ ۲۰۹-۲۲۰، ۲/ ۴۴۳-۴۶۷ و ۴۶۵-۴۶۶؛ ابن بابویه، ۱۴۰۱ق: ۱/ ۲-۳)، خود، مؤید اقتدار شیعیان در اوایل قرن چهارم است.

این زمینه قوی شیعی و فعالیت مبلغان آن همواره خطر تکوین حکومتی شیعی در نواحی دوردست مرزی را برای خلافت عباسی به همراه داشت و حضور سامانیان وفادار به خلیفه می‌توانست مانعی برای این قضیه باشد. بنابراین، خلیفه برای خنثی کردن فعالیت‌های شیعیان ناچار بود که با حکومت سامانی همراهی کند تا از پیوستن آن‌ها به شیعیان و اجازه تشکیل حکومت در ثغر شرقی جهان اسلام جلوگیری کند.

۳-۱-۴. دشمنی صفاریان با خلیفه و سامانیان

عامل دیگری که خلافت عباسی و سامانیان را به اتحاد و همسویی با یکدیگر وامی داشت، پیدایش حکومت صفاریان بود. اقتدار دو جریان «خوارج» و «مطوعه» در سیستان در اوایل قرن سوم به

کمال رسید و سلطه خلافت را بر آن ولایت ضعیف کرد (تاریخ سیستان، ۱۳۱۸: ۱۶۴-۱۶۹ و ۱۶۹ به بعد؛ مفتخری، ۱۳۷۹: ۱۲۰ به بعد). این امر راه را برای قدرت‌یابی «عیاران» هموار کرد. یعقوب‌لیث، رئیس عیاران، هردو جریان بالا را زیر فرمان گرفت و سپس با تصرف خراسان «امارت استیلا» را در عالم اسلام به وجود آورد. حمایت خلیفه از طاهریان که ریاست شرطه او را عهده‌دار بودند (تاریخ سیستان، ۱۳۱۸: ۲۲۵) و تأخیر در فرستادن منشور حکومت خراسان برای یعقوب، به جدال آن دو منجر شد. از طرف دیگر، اشراف‌ستیزی یعقوب و جانشینش عدّه زیادی از اشراف خراسان را ناچار کرد به ماوراءالنهر مهاجرت کنند^۱ و در عین حال، خاندان سامانی نیز، به‌عنوان یک خاندان اشرافی تابع امیران خراسان، از تعدی‌های بعدی آن حکومت در امان نبود. بدین ترتیب، وجود حکومت صفاری، به‌عنوان یک دشمن مشترک، به تشریک مساعی و اتحاد میان سامانیان و خلافت عباسی برای مقابله با صفاریان منتهی شد؛ چنان‌که خلیفه عباسی برای مقابله با یعقوب، در سال ۲۶۱ق منشور مستقل حکومت ماوراءالنهر را به امیرنصر اعطا کرد (تاریخ سیستان، ۱۳۱۸: ۲۲۸؛ حمزه اصفهانی، ۱۳۴۰ق: ۱۴۸).

سال‌ها بعد نیز اگرچه خلیفه مجبور شد منشور امارت خراسان را به عمرولیث بدهد (تتوی، ۱۳۸۲: ۱۳/۳، ۱۶۵۳)، در زمان تصادم او با سامانیان بر سر تصرف خوارزم و ماوراءالنهر با صحنه گذاردن بر مشروعیت امارت سامانی، بر وقوع جدال میان آن‌ها کمک کرد (ابن فقیه، ۱۸۸۳: ۳۱۲؛ ابن جوزی، ۱۳۵۷-۱۳۶۰ق: ۶/۲؛ ابن بابویه، ۱۴۸ ب؛ بیهقی، ۱۹۶۸: ۱۱۸). همچنین، امیر اسماعیل در مقابله با دعای سلطه‌طلبانه عمرولیث نسبت به ماوراءالنهر و نیز برای حمایت از

۱. از جمله گریختگان به دربار سامانی علی بن حسین مروودی، احمد بن سهل مروزی شرکب، محمد بن هارون را می‌توان نام برد که شرح حالشان در تاریخ سیستان (۱۳۱۸: ۲۵۱)، نرشخی (۱۳۵۱: ۱۱۹)، گردیزی (۱۳۶۳: ۳۳۲)، ابن اثیر (۱۳۹۹ق: ۷/۳۶۸ و ۵۲۷، ۱۱۸/۸) آمده است. همچنین افراد زیادی از اشراف خراسان چون حمویه بن علی اسفراینی که ابن بیع (۱۳۳۷: ۱۴۰) او را از بنی‌اخوان خسرو انوشیروان می‌داند، عصمت بن محمد مروزی که نرشخی (۱۳۵۱: ۱۱۰) او را وزیر اسماعیل می‌داند، بونصر بن ابوبکر الکاتب مروزی که نسفی (۱۳۷۸: ۸۰) او را از فرزندان ماهویه، آخرین مرزبان ساسانی مرو، می‌داند و وزیر امیر اسماعیل و اوایل عهد احمد بن اسماعیل به‌شمار می‌آورد، در دربار اولین امیر سامانی خراسان، یعنی اسماعیل بن احمد، وجود داشتند که احتمالاً در اثر فشار صفاریان ناچار به ترک خراسان و مهاجرت به ماوراءالنهر شده‌اند. علاوه بر این از سکونت برخی از فرزندان خسروان آل‌ساسان در واحه بخارا خبر می‌رسد (سمعی، ۱۴۰۹ق: ۱/۳۵۳؛ یاقوت حموی، ۱۴۰۹ق: ۱/۴۲۲)؛ حتی رافع بن هرثمه نیز وقتی تحت فشار واقع شد، از امیر اسماعیل یاری خواست (تاریخ سیستان، ۱۳۱۸: ۲۴۴؛ ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۷/۴۱۸).

خلیفه به مقابله با صفاریان برخاست و قصد حمله به سیستان کرد (طبری، ۱۳۵۷ق: ۸/ ۲۰۵؛ ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۷/ ۵۰۹)؛ اما مشکلاتی که در مرزهای شرقی حادث شد، او را مانع آمد؛ تا اینکه امیراحمد با حمله به سیستان و مناطق مجاور آن در سال ۲۹۸ق علاوه بر توسعه قلمروی خود، بازماندگان صفاری را، به عنوان مخالفان خلیفه، دستگیر و به بغداد اعزام کرد (ر.ک. طبری، ۱۳۵۷ق: ۸/ ۲۵۴؛ تاریخ سیستان، ۱۳۱۸: ۲۹۰-۲۹۶). بنابراین، وجود این دشمن مشترک، هردو دربار بغدا و بخارا را به وفاق و یگانگی سوق می داد.

۳-۱-۵. تخاصم علویان طبرستان با خلافت و سامانیان

چهارمین عاملی که خلافت عباسی و سامانیان را به اتحاد و همسویی با یکدیگر وامی داشت، پیدایش حکومت علویان طبرستان بود. سادات علوی در سال ۲۵۰ق موفق شدند ضمن غلبه بر طبرستان در آمل، دولت خود را پایه ریزی و با راندن کارگزاران طاهری تلاش خود را برای براندازی خلافت عباسی آغاز کنند (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۷/ ۱۶۳-۱۶۴ و ۱۳۰-۱۳۴). پیدایش این دولت علاوه بر تضعیف قدرت طاهریان و تسهیل کار یعقوب لیث در نیمه دوم قرن سوم، علاوه بر آنکه مایه بیم خلافت عباسی بود، اقتدار سامانیان در خراسان را نیز به چالش کشید و هردو را به تعامل و اتحاد با یکدیگر علیه علویان سوق داد. خلیفه عباسی، به ویژه پس از اتحاد رافع بن هرثمه با سادات علوی، چنان سراسیمه شد که ناچار با عمرو لیث سازش کرد (ابن فقیه، ۱۸۸۳: ۳۱۲) تا از طریق او بتواند مانع گسترش نفوذ علویان در خراسان شود. زمانی که امیر اسماعیل پس از غلبه بر عمرو لیث خراسان را زیر سلطه گرفت، طبیعی بود که خلیفه بخواهد از وی برای جلوگیری از قدرت علویان طبرستان استفاده کند و از طرفی، داعی علوی نیز خود را آماده کرده بود تا از آشفته گی های بعد از عمرو لیث استفاده کند و خراسان را ضبط نماید. بنابراین، اسماعیل به دستور خلیفه و برای مقابله با علویان به اعزام سپاهیان در سال ۲۸۷ق به گرگان و طبرستان مبادرت ورزید که طی آن علویان طبرستان را سرنگون کردند و پس از چهار دهه خطبه طبرستان را به نام خلیفه عباسی تغییر داد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۲۴؛ ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۰۸ق: ۵۴۲). سپس، در تعقیب محمد بن هارون که سرکشی آغاز کرده و به علویان دیلمیان پیوسته بود (ابن شهاب یزدی، گک ۷۹ الف؛ عوفی، گک ۲۴۳؛ غفاری، ۱۳۴۰: ۱۵۲)، به ری و از آنجا به قزوین لشکر کشی کرد و

توانست سلطه خود و خلیفه را در آن مناطق تحکیم نماید (غفاری، ۱۳۴۲: ۹۷؛ خواندمیر، ۱۳۳۳: ۲/۳۵۵؛ رافعی قزوینی، ۱۳۷۶: ۲/۱۹۷). خلیفه عباسی با خشنودی از این امر، بلافاصله منشور حکومت طبرستان و جبال را علاوه بر خراسان و ماوراءالنهر برای امیراسماعیل فرستاد.

احیای حکومت علوی با مساعی ناصر کبیر در سال ۳۰۱ ق دوباره زنگ خطر را برای خلیفه به صدا درآورد (ناطق بالحق، ۱۹۸۷: ۸۷-۸۸؛ پرگاری، ۱۳۷۸: ۱۰۳-۱۱۲)؛ به‌ویژه که داعی علوی، حسن بن قاسم (حک. ۳۰۴-۳۱۶ ق)، با استفاده از ضعف قدرت امیر در خراسان، سپهسالار خود، لیلی بن نعمان (ف. ۳۰۹ ق)، را در سال ۳۰۸ ق مأمور تصرف آن مناطق کرد و او در ذی‌الحجه سال ۳۰۸ ق نیشابور را تسخیر و خطبه و سکه را به نام داعی علوی کرد؛ اما در نبرد با سپاه سامانی در ربیع‌الاول سال ۳۰۹ ق به قتل رسید (ابن اثیر، ۱۳۹۹ ق: ۸/۱۲۴-۱۲۵). امیر سامانی با ارسال سر وی به بغداد، ضمن تلاش برای ترمیم روابط، در واقع نقش عظیم خود را به خلیفه برای مقابله با دشمنان او گوشزد کرد (صابی، ۱۹۸۷: ۴۶). با قتل لیلی سلطه امیر پس از سه سال مجدداً بر خراسان گسترده شد و به دنبال آن با اعزام سپاهی مقتدر گران را نیز از علویان منتزع کرد (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱/۲۸۴). اما، چند سال بعد، گسترش نفوذ علویان طبرستان در مناطق مرکزی ایران (مسعودی، ۱۹۹۰: ۲/۷۲۱)، خلیفه را وادار کرد تا حکومت آن نواحی را دوباره به امیرنصر بازگرداند (ابن اثیر، ۱۳۹۹ ق: ۸/۱۶۶). امیرنصر نیز در سال ۳۱۴ ق بالشکر عظیم روانه آنصوب شد و ری و جبال را زیر سلطه گرفت (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱/۲۹۰). بدین ترتیب، پیداست که فعالیت علویان طبرستان ضمن تعارض با خلافت عباسی، سلطه امیران سامانی را در خراسان و ایران مرکزی به چالش کشیده و سبب نزدیکی خلافت عباسی با دربار بخارا شده است.

۳-۱-۶. رقابت خلافت فاطمی با عباسیان

عامل دیگری که عباسیان را به صورت یک‌طرفه متمایل به روابط دوستانه با سامانیان می‌کرد، تشکیل خلافت فاطمی در مصر و فعالیت داعیان آن در شرق جهان اسلام بود. خلافت فاطمی مصر که در اواخر قرن سوم در شمال آفریقا پای گرفت، با اعتقاد به تشیع اسماعیلی قدرت خلیفه عباسی را به چالش کشید. در آغاز قرن چهارم خلافت فاطمی با

اعزام مبلغان و داعیان خود به اقصی نقاط قلمروی اسلامی به تبلیغ اندیشه‌های اسماعیلی خود پرداخت. با توجه به تقابل خلافت فاطمی و عقاید اسماعیلی با خلافت عباسی، بدیهی بود که در صورت حضور اسماعیلیان در هر جای، بایستی خلیفه عباسی از اعمال حاکمیت بر آن منطقه و اخذ مالیات و کسب درآمد از آنجا چشم‌پوشی و کارگزاران خود را از آنجا بیرون می‌کرد. بنابراین، حضور اسماعیلیان از این زمان تا سه قرن بعد مهم‌ترین خطر برای خلیفه بود. تناسب موقعیت جغرافیایی ماوراءالنهر و حضور گسترده شیعیان در آنجا نیز زمینه را برای حضور داعیان فاطمی فراهم کرده بود. این حضور گسترده در زمان تنش روابط بین امیر سامانی با خلیفه، به همراهی امیر با اسماعیلیان در سال ۳۲۵ق منجر شد. بنابراین، در سال ۳۲۶ق ابو عبدالله جهانی که از نظر مذهبی با آنان همراهی بیشتری داشت، به وزارت رسید (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۲۲۸ و ۶۰۱؛ یاقوت حموی، ۱۹۹۳: ۱/ ۲۷۴ و ۵/ ۲۳۱۸). از سخن گردیزی (۱۳۶۳: ۳۳۸) استنباط می‌شود که در اثر انتقال قدرت از بلعمی به جهانی، اوضاع کشور به هم خورد.

با چیرگی اسماعیلیان تعقیب اهل سنت آغاز شد و مناصب دینی به معتقدان مذهب جدید سپرده شد (نسفی، ۱۳۷۸: ۴۳۸-۴۳۹). از وضع خطبه اطلاعی در دست نیست؛ اما سکه‌ها همچنان به نام خلفای عباسی ضرب شده است و این نشانگر آن است که احتمالاً قصد امیرنصر از همراهی با قرمطیان تلافی اقدامات خلیفه بوده است (ترابی، ۱۳۵۰: ۲/ ۵-۲؛ Lane Poole 183, 9/ 103-97, 2/ Stanley, 1881-1889); چنان که خلیفه بعد از چند سال ناچار شد برای ارتباط با امیر سامانی دوباره از راه مسالمت‌آمیز وارد شود. یک بار دیگر نیز در زمان حکومت امیرنوح بن منصور (حک. ۳۶۶-۳۸۷ق)، اسماعیلیان و هواداران خلیفه فاطمی بر شدت فعالیت خود افزودند و ابوعلی سیمجور، سپهسالار عاصی خراسان، و مأمون خورازمشاه به آن‌ها پیوستند و موج قدرت اسماعیلیه در خراسان فراگیر شد (بغدادی، ۱۳۶۷ق: ۱۷۵-۱۷۶، منهاج سراج، ۱۳۶۳: ۲۱۳ و ۲۱۷). این قضیه باعث می‌شد تا خلافت عباسی سعی کند از طریق رفق و مدارا با سامانیان از پیوستن آن‌ها به فاطمیان جلوگیری کند.

۳-۲. عوامل واگرایی، تقابل و تنش در مناسبات فیما بین

دسته دوم عواملی هستند که باعث شدند روابط موجود بین سامانیان و خلافت از دوستی و اتحاد به تیرگی گرایش یابد و در مقطعی نیز از حد تنش و تیرگی بگذرد و سامانیان را به تقابل با خلافت عباسی وادارد. با دقت و بررسی در متون و منابع تاریخی می‌توان برخی از عوامل و مسائلی را که به این واگرایی دامن می‌زد، شناسایی کرد. در ادامه، ضمن معرفی این عوامل، چگونگی تأثیر آن‌ها بر مناسبات سامانی و عباسی را بررسی می‌کنیم.

۳-۲-۱. تغییر در ساخت سیاسی حکومت سامانی

حکومت سامانی در ابتدای تأسیس، امارتی از نوع استکفا بود که پس از تسلط بر خراسان به‌عنوان امارت استیلا درآمد. بنابراین، فقط منشور خلیفه بود که امیران سامانی را بر دیگر اقران اشرافی‌شان برتری می‌داد؛ بدین معنی که اساس مشروعیت حاکمیت سامانیان بر پایه منشور خلیفه استوار بود (نرشخی، ۱۳۵۱: ۱۱۴ و ۱۲۷) که رفق با رعایا و اهل دین آن را تقویت می‌کرد (ر.ک. معین الفقراء، ۱۳۳۹: ۲۵-۲۶؛ غفاری، ۱۳۴۰: ۹۷-۹۸). عملکرد غیریکنواخت خلافت عباسی در قبال حکمرانان محلی و سرداران تحت فرمان خود و توسل به سیاست ایجاد تفرقه در میان این سرداران از طریق اعطای منشور حکومت یک منطقه به دو یا چند تن از آن‌ها از یکسو، و رقابت اشراف متعدد خراسان با سامانیان و احتمال اخذ منشور از خلیفه عباسی و به چالش کشیدن قدرت امیر سامانی از سوی دیگر، امیر سامانی را به فکر انداخت تا پایه‌های قدرت خود را بر بنیان دیگری استوار کند تا او را در جایگاهی برتر از دیگر اشراف بنشانند و خلیفه هم نتواند آن را مورد تهدید قرار دهد.

از آنجا که تحقق چنین خواسته‌ای مستلزم استقلال دستگاه حکومتی سامانی از خلافت عباسی بود، امیران سامانی نیز با تقلید از آخرین الگوی پادشاهی مشرق‌زمین، یعنی حکومت ساسانی، کوشیدند حکومت خود را به نظامی شاهنشاهی تبدیل کنند تا در آن پادشاه قدرت خود را از خدا بگیرد و از وجود خلیفه بی‌نیاز باشد. طبیعی بود که این قضیه، یعنی احیای نظام شاهنشاهی و حذف خلیفه از زنجیره قدرت، واکنش خلافت عباسی و اقدامات متقابل سامانیان را در پی داشت و به ایجاد تنش و تیرگی در روابط بین آن‌ها کمک کرد.

۳-۲-۲. اختلافات داخلی و خانوادگی در بین اعضای خاندان سامانی

خاندان سامانی نیز همچون دیگر حکومت‌های اشرافی، حکومت را چون میراث خانوادگی به‌شمار می‌آوردند و هریک از اعضا و افراد آن در شهری یا ایالتی حکومت می‌کردند و فقط یک نفر که عضو ارشد خاندان (معمولاً از نظر سنی) بود، به‌عنوان امیر انتخاب می‌شد (فرای، ۱۳۷۲: ۱۳۰). بنابراین، بعد از مدتی میان آن‌ها بر سر تقسیم میراث اختلاف پیش آمد که در نتیجه آن پای دربار عباسی در این اختلافات باز شد و به تیرگی روابط بین آن‌ها کمک کرد. بعد از مرگ امیراحمدبن اسد (حک. ۲۰۱-۲۵۰ق)، فرزندش، نصر، به‌جای او نشست و شش برادر دیگرش تابع او بودند (ابن‌اثیر، ۱۳۹۹ق: ۷/ ۲۸۰). پس از درگذشت امیرنصر در سال ۲۷۹ق، برادرش، اسماعیل، به‌جای وی نشست و دیگر اعضای خاندان از او اطاعت کردند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۲۳)؛ اما امیراسماعیل، فرزند خود، احمدبن اسماعیل (حک. ۲۹۵-۳۰۰ق)، را به‌عنوان جانشین بعد از خود تعیین کرد (حمدالله مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۷۸).

بنابراین، بعد از درگذشت امیراسماعیل در سال ۲۹۵ق، آن‌ها به سرکردگی اسحق‌بن احمد شورش کردند؛ اما امیر سامانی آن‌ها را سرکوب کرد (ابن‌اثیر، ۱۳۹۹ق: ۷/ ۸ و ۶۳). پس از آن نیز امیراحمد فرزند خردسال خود، نصر، را به ولایت‌عهدی گماشت (Lane poole Stanley, 1881-1889: 2 / 86-97)؛ اما جلوس این ولیعهد در سال ۳۰۱ق خشم اعضای خاندان سامانی را در پی داشت؛ چنان‌که در ابتدای امارت وی، مجدداً به زعامت اسحق‌بن احمد که پیش از این ذکر او رفت، و دو فرزندش، الیاس و منصور، شوریدند. با توجه به شیوع این سنت سیاسی در فرغانه و سمرقند (ابن‌اثیر، ۱۳۹۹ق: ۷/ ۸؛ خواندمیر، ۱۳۳۳: ۲/ ۳۵۶)، این شورش قدرت امیر سامانی را با خطر روبه‌رو کرد. هواداران امیرنصر پس از نبردی سخت در سال ۳۰۱ق شورشیان را مغلوب کردند و سلطه او را تا اقصی نقاط ماوراءالنهر گسترش دادند (طبری، ۱۳۵۷ق: ۸/ ۲۵۵-۲۵۶؛ ابن‌جوزی، ۱۳۵۷-۱۳۶۰ق: ۶/ ۱۲۷). همچنین، برادران امیرنصر در سال ۳۱۸ق به مخالفت با امیر برخاستند؛ اما پس از مدتی ناآرامی سرکوب شدند (نرخسی، ۱۳۵۱: ۱۳۱؛ اسفزاری، ۱۳۳۸: ۱/ ۳۸۵، خوافی، ۱۳۳۹: ۲/ ۴۱-۴۴). در پایان هم یکی از آن‌ها به نام امیرابراهیم‌بن احمد به دربار خلیفه گریخت و خلیفه وی را

پناه داد و سال‌ها بعد برای تهدید امارت سامانی از او استفاده کرد. بدین ترتیب، ضمن آنکه مخالفت خویشاوندان و امکان بهره‌برداری خلیفه از آن‌ها، امیران سامانی را مجبور می‌کرد تا در برابر خلیفه موضع‌گیری معتدل‌تری داشته باشند، حمایت دربار خلافت از این مخالفان داخلی می‌توانست خشم امیر سامانی و تیرگی و تنش روابط بین آن‌ها را در پی داشته باشد.

۳-۲-۳. رقابت اشراف خراسان با سامانیان

حکومت سامانی خاستگاه اشرافی داشت و مورد حمایت اشراف زمیندار خراسان نیز بود؛ اما تصمیم امیران سامانی به تغییر ساخت سیاسی و تبدیل حکومت خود به پادشاهی، به تیرگی روابط آن‌ها منجر گشت؛ زیرا نظام پادشاهی فقط با تمرکز قدرت در دست امیر محقق شد و در عین حال، تحقق نظام پادشاهی موقعیت امیران سامانی را خیلی بالاتر از دیگر اشراف قرار می‌داد. بنابراین، اشراف سعی داشتند تا از تحقق این قضیه جلوگیری کنند. امیر اسماعیل که نخست با خلع ید از اشراف محلی بخارا قدرت خود را مستقر کرده بود (عبدالله یف، ۱۳۷۸: ۴۹-۵۰؛ فروزانی، ۱۳۸۱: ۵۵)، وقتی به امارت سامانی رسید، این روند را در مورد دیگر اشراف پیاده کرد. با توجه به رفتار او در ضبط املاک بخارا خداه (فرای، ۱۳۶۵: ۷۷ و ۱۷۹) و برچیدن خاندان ریشه‌دار دهقانی اشروسنه (بارتولد، ۱۳۵۲: ۱/۴۵۹)، تصور می‌شود درباره دیگر دهقانان متعدد فرغانه و سغد و حوضه رود سیحون نیز از این شیوه استفاده کرده باشد. چنان‌که در فاصله دو رود سیحون و جیحون که زمانی مملو از امارت‌نشین‌های کوچک مستقل بود، فقط یک حکم جاری بود و آن حکم امیر سامانی بود. طبیعی است که این امر خشم دهقانان را در پی داشته باشد؛ چنان‌که در ۲۳ جمادی‌الآخر سال ۳۰۱ق، امیر احمد بن اسماعیل (حک. ۲۹۵-۳۰۱ق) را به دست چند غلام به قتل رساندند (سمعانی، ۱۴۰۹ق: ۱/۲۰۱؛ ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱/۲۷۱؛ حمدالله مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۷۹؛ برای آگاهی از تحلیل‌های مختلف درباره این قضیه ر.ک. اشپولر، ۱۳۶۴: ۱/۱۴۷؛ زرین کوب، ۱۳۷۱: ۱۹۲-۱۹۳؛ هروی، ۱۳۸۰: ۲۲۸-۲۳۲؛ فروزانی، ۱۳۸۱: ۷۸-۷۹). همچنین، به حسین بن علی مروودی در سال ۳۰۳ق یاری دادند تا بر سراسر خراسان مسلط شود (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۳۲؛ منهاج سراج، ۱۳۶۳: ۱/۲۰۸). مدتی بعد نیز احمد بن سهل که از نظر پایگاه اشرافی عریق‌تر و اصیل‌تر از آل سامان می‌نمود (ابوریحان بیرونی، ۱۹۲۳: ۲۹)،

قد برافراشت و ضمن ارتباط با خلیفه عباسی از وی منشور حکومت خراسان را گرفت تا از نظر مشروعیت نزد مردم با امیر سامانی هم‌پایه گردید و همه متصرفات غربی سامانی در جنوب رود آموی را متصرف شد (میرخواند، ۱۳۳۹: ۴/۴۱؛ خواندمیر، ۱۳۳۳: ۲/۳۵۸). بنابراین، این عامل ضمن آنکه امیران سامانی را به مدارا با خلفای عباسی سوق می‌داد، به ازدیاد تنش میان آن دو نیز کمک می‌کرد.

۳-۲-۴. غلبه دیلمیان بر جبال

دیلمیان ساکنان ناحیه ساحلی در جنوب غربی دریای مازندران جنوبی و شمال کوهستان البرز بودند (استخری، ۱۳۶۸: ۱۶۹). با راهیابی سادات علوی به دیلم از اواسط قرن سوم زمین گرایش آن‌ها به اسلام فراهم شد. سرانجام در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم با مساعی ناصر کبیر مسلمان شدند (ر.ک. حسنی، ۱۹۸۷: ۷۱؛ مسعودی، ۱۹۹۰: ۲/۷۲۳).

طبیعی است که پذیرش اسلام از داعیان علوی به معنی شیعی شدن این قوم است و از آنجا که این داعیان، خود، پیرو و یا پیشوای یکی از فرق شیعی امامی یا زیدی بودند، بدیهی است که دیلمیان نیز به یکی از این دو فرقه گرویده باشند. برخی روایات حاکی از آن است که از آن پس مبلغان اسماعیلی نیز در میان گیل و دیلم به تبلیغ مذهب خود پرداختند و تعداد زیادی از آن‌ها را به مذهب خود درآوردند (نظام‌الملک، ۱۳۴۰: ۲۸۶-۲۸۷؛ مسعودی، ۱۹۹۰: ۲/۷۲۵). خشونت ذاتی این قوم (مقدسی، ۱۴۰۸ق: ۲۸۳) و همچنین گرایش آن‌ها به تشیع (صرف نظر از فرقه آن) می‌توانست قدرت خلیفه عباسی را به شدت به چالش بکشد. این قوم نخست از سوی علویان طبرستان جذب شدند؛ اما امیر سامانی در محاصره با علویان به جذب دیلمیان رمیده از داعی و انتظام آنان در طبقات لشکر خود پرداخت و با این کار ضمن آنکه مقدمات سقوط حکومت علویان را فراهم کرد (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۸/۱۷۵-۱۷۶، و ۱۹۰ به بعد؛ ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱/۲۹۸)، به خروج آن‌ها از ناحیه کوهستانی محصور و حضور در پهنه فلات ایران کمک نمود.

ظهور دیلمیان فصل نوبی در تاریخ ایران گشود و استقرار و استیلای آن‌ها بر ناحیه جبال، یعنی مناطق مرکزی و غربی ایران، مزاحمت‌هایی جدی برای سامانیان در غرب قلمروشان، یعنی

ری و بسطام و گرگان، ایجاد کرد که قریب به نیم قرن به طول انجامید و نیروی سامانیان را به شدت تحلیل برد (جرفادقانی، ۱۳۵۴: ۱۲۰) و از طرف دیگر، دستگاه خلافت را نیز با مشکلات زیادی مواجه کرد. با استقرار دیلمیان در این منطقه، مرز مشترک سامانیان و عباسیان از میان رفت و امیر سامانی ظاهراً بدون قصد حمله به عباسیان در سال ۳۳۳ق برای راندن دیلمیان سپاهی به منطقه جبال اعزام کرد که نواحی آن منطقه را تا حدود حلوان زیر فرمان گرفتند (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۸/۴۴۴). پیشروی این سپاه به مناطق همدان و دینور که همواره زیر نفوذ خلافت بود، در بغداد عملاً نوعی مبارزه طلبی با خلیفه تلقی شد و در پاسخ به آن، ابراهیم بن احمد، شاهزاده گریخته سامانی، را از موصل فراخواندند و در سال ۳۳۴ق با اعطای منشور حکومت خراسان و ماوراءالنهر، او را به مقابله با امیر سامانی فرستادند (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۸/۴۵۹). از آنجا که این شاهزاده با سپاهیان شورشی سامانی به سرکردگی ابوعلی چغانی همراه شد و تا ربیع الاول سال ۳۳۵ق توانستند امیر سامانی را از بخارا هم برانند و بر قلمروی او مسلط شوند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۴۲)، آشکار است که این اقدام خلیفه اعلان رسمی جنگ با سامانیان بوده است.

بنابراین، غلبه دیلمیان بر مرکز و غرب ایران مرز مشترک بین قلمروی سامانیان و عباسیان را از بین برد و در نتیجه تلاش سامانیان برای کنار زدن دیلمیان، راه برای تضاد و تقابل سامانیان و خلافت عباسی هموار شد. بر این اساس می توان گفت حضور دیلمیان در جبال به شدت بر روابط میان عباسیان و سامانیان اثر گذاشته است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مجله علمی علوم انسانی

۳-۲-۵. غلبه بویهیان بر بغداد

دولت بویهیی که در سال ۳۲۱ق در پارس پایه ریزی شد، با راندن زیاریان از شرق جبال، از زمان امیرنوح به بعد رقابتی دیرپا را با حکومت سامانی بر سر تصرف جبال آغاز کرد (حمزه اصفهانی، ۱۳۴۰ق: ۱۵۴؛ ابن مسکویه، ۱۳۳۴ق: ۱/۲۷۷، ۲۹۳، ۲۵۵ و ۲/۴-۸). غلبه بویهیان بر بغداد در ۳۳۴ق و دخالت تحکم آمیز آن‌ها در عزل و نصب خلفا (مسعودی، ۱۳۵۷ق: ۳۴۶)، رابطه خلافت عباسی با سامانیان را به شدت تحت تأثیر قرار داد؛ زیرا بویهیان حنفی مذهب از پذیرش خلفای زیر نفوذ بویهیان خودداری کردند و قرائت خطبه و ضرب سکه را به نام خلفای مخلوع و متوفی ادامه دادند. بنابراین، با غلبه بویهیان بر بغداد،

عملاً رابطه سامانیان با خلافت تحت الشعاع روابط خصمانه سامانیان و بویهیان قرار گرفت و به رابطه‌ای خصومت‌آمیز مبدل شد؛ زیرا بویهیان در منازعات خود با سامانیان سعی می‌کردند از نفوذ و اسم خلیفه برای ضربه زدن به سامانیان استفاده کنند؛ چنان‌که با اعمال فشار بر خلیفه منصوب خود، منشور حکومت خراسان را برای سپهسالاران سامانی در خراسان صادر می‌کردند تا آن‌ها را در مقابل امیر سامانی قرار دهند. یک بار در سال ۳۳۷ق از خلیفه منصوب خود، منشور حکومت خراسان را به نام رکن الدوله ابوعلی حسن بن بویه (حک. ۳۲۳-۳۶۶ق) گرفتند (ابن مسکویه، ۱۳۳۴ق: ۲/ ۱۱۷-۱۱۹)؛ اما امیر سامانی ضمن به رسمیت نشناختن دستور خلیفه و مقابله با این امر، در سال ۳۳۹ق سربازان خود را مأمور فتح جبال کرد (ابن خلکان، ۱۹۸۷: ۲/ ۱۱۸؛ همدانی، ۱۹۷۷: ۳۶۷).

حمایت بویهیان از دهقانان شورشی خراسان (ر.ک. ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۸/ ۴۷۰-۴۷۱، ۴۸۰، ۵۰۵، ۵۳۳؛ مرعشی، ۱۳۴۵: ۷۷)، اگرچه مایه دل‌مشغولی امیر سامانی بود، در کوتاه‌مدت نتوانست بر اقتدار او ضربه وارد کند. بار دیگر در سال ۳۴۳ق بویهیان با اعطای منشور حکومت خراسان به ابوعلی چغانی، قدرت امیر سامانی را به چالش کشیدند (همدانی، ۱۹۷۷: ۳۷۸؛ سیوطی، ۱۴۰۶ق: ۴۵۶). سپس، سپهسالار سامانی، بکر بن مالک فرغانی، را نیز با اعطای منشور و لوای حکومت خراسان تطمیع کردند تا بدین طریق بر پیکره قدرت امیر سامانی ضربه بزنند (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۸/ ۵۱۲؛ منهاج سراج، ۱۳۶۳: ۱/ ۲۱۰؛ قس. ثعالبی، ۱۹۹۰: ۱۷۱). اگرچه غلامان عبدالملک موفق به قتل و رفع خطر او شدند، آشفته‌گی‌ای که در نظام دیوانی و اداری رخ داد، نه تنها او را از تلافی این اقدامات بازداشت، بلکه او را مجبور کرد در سال ۳۴۵ق از ادعای خود دست بردارد و با ارسال سفیر و درخواست منشور مطیع خلیفه عباسی شود (ابن مسکویه، ۱۳۳۴ق: ۲/ ۱۶۱؛ Lane Poole Stanley, 1881-1889: 2/ 103, 105). بدین ترتیب، پیداست که در اثر استیلای بویهیان شیعی مذهب بر خلافت عباسی، اقتدار خلفا ابزاری برای پیشبرد سیاست‌های بویهیان شد؛ از این رو سامانیان هم در مقابل آن ایستادند و به تقابل با خلافت پرداختند.

۴. نتیجه

در ابتدای قرن سوم هجری با انتصاب فرزندان اسدبن سامان خداه به حکومت نواحی شرقی ماوراءالنهر، امارت سامانی آغاز شد که با اعطای استقلال سیاسی به آن‌ها در سال ۲۶۱ق به‌عنوان یک امارت استکفا درآمد. البته، تأسیس واقعی سلسله مرهون تلاش‌های امیراسماعیل سامانی بود که توانست با غلبه بر خراسان و طبرستان منشور حکومت بر آن نواحی را به‌دست آورد و آن امارت را به امارت استیلا مبدل کند. بنابراین، حکومت سامانی به‌عنوان یک نهاد امارتی، پیوندهای تنگاتنگ و گسترده‌ای با دستگاه خلافت داشت؛ اما در نتیجه برخی عوامل، این روابط از حالت یکسان و یکنواختی برخوردار نبود.

با مطالعه متون و منابع تاریخی می‌توان مناسبات بین سامانیان و خلافت عباسی را به سه دوره متمایز تقسیم کرد که هر یک از این ادوار ویژگی‌های خاص خود را داشت: دوره اول از سال ۲۰۱ تا ۲۹۵ق (دوره وفاق و همگرایی)، دوره دوم از سال ۲۹۵ تا ۳۳۵ق (دوره تنش و تیرگی روابط) و دوره سوم از ۳۳۵ تا ۳۹۰ق (دوره تقابل و تخصص).

این تطور در رابطه و مناسبات بین سامانیان و خلافت عباسی تحت تأثیر عوامل مختلف به چنین صورتی درآمده بود که با مطالعه متون می‌توان این عوامل را نیز در دو دسته کلی عوامل همگرایی و واگرایی مورد مطالعه قرار داد. دسته اول عواملی است که از طریق تهدید منافع یکی از طرفین یا هردو، آن‌ها را به تشریک مساعی بیشتر درقبال رقبای سیاسی خود وادار می‌کرد؛ از این رو، می‌توان آن‌ها را عوامل وفاق و همگرایی دانست. از جمله این عوامل باید به موقعیت جغرافیایی ماوراءالنهر، اشتراک مذهبی بین سامانیان و عباسیان در پیروی از مذهب حنفی، ظهور و وجود دو دولت صفاری و علویان طبرستان، حضور و فعالیت گسترده شیعیان در قلمروی سامانی، و همچنین ظهور خلافت فاطمی در مصر و تهدید منافع خلیفه از طریق اعزام داعیان و مبلغان متعدد به قلمروی عباسی برای تبلیغ دعوتشان اشاره کرد که خلافت را به حفظ وفاق و همگرایی با امیران سامانی وادار می‌کردند.

عواملی همچون تغییر در ساخت سیاسی حکومت سامانی، اختلافات خانوادگی در درون خاندان سامانی و رقابت اشراف سنتی خراسان با سامانیان، حضور گسترده دیلمیان در بخش

مرکزی ایران و غلبه بویه‌یان بر بغداد و مداخله در عزل و نصب خلفا نیز از جمله عوامل واگرایی و تنش هستند که به تیرگی روابط آن دو با هم دامن می‌زد.

منابع

- ابن اثیر، علی بن محمد (۱۳۹۹ق). **الکامل فی التاریخ**. تصحیح کارل یوهانس تورنبرگ. ج ۷-۸. بیروت: دارصادر.
- ابن اسفندیار، محمد بن حسن (۱۳۶۶). **تاریخ طبرستان**. تصحیح عباس اقبال. ج ۲. تهران: کلاله خاور.
- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۱۰ق). **من لایحضره الفقیه**. اشرف علی تحقیقه السیدحسن الموسوی الخراسان. ج ۱. بیروت: دارصعب و دارالتعارف.
- ابن بابیه القاشانی، علی بن محمد. **رأس مال الندییم**. کتابخانه دانشگاه تهران. نسخه عکسی شماره ۳۱۵-۳۱۶.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی (۱۳۵۷-۱۳۶۰ق)، **المنتظم فی التاریخ ملوک و الامم**. ج ۵-۶. حیدرآباد الدکن: مطبعه دائره المعارف العثمانیه.
- ابن حوقل، محمد بن حوقل (۱۳۴۵). **صوره الارض**. ترجمه جعفر شعار. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن خلکان، احمد بن محمد (۱۹۸۷). **وفیات الاعیان لأبناء ابناء الزمان**. تحقیق احسان عباس. ج ۲. بیروت: دارصادر.
- ابن شهاب یزدی، تاج الدین حسن، **جامع التواریخ**. کتابخانه ملی ایران. نسخه خطی شماره ۱۳۳۰ف.
- ابن عنبه، احمد بن علی (۱۳۸۰ق). **عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب**. تصحیح محمدحسن آل الطالقانی. نجف: مطبعه الجیدریه.
- ابن فضلان، احمد بن فضلان (۱۳۴۵). **سفرنامه**. ترجمه ابوالفضل طباطبایی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

- ابن فقیه، احمد بن محمد (۱۸۸۳). **مختصر البلدان**. تصحیح یان دخویه. لیدن: بریل.
- ابن فوطی، عبدالرزاق بن احمد (۱۳۷۵). **مجمع الاداب فی معجم الالقاب**. تحقیق محمد الکاظم. ج ۵. تهران: وزارت الثقافة و الارشاد الاسلامیه.
- ابن مسکویه، احمد بن محمد (۱۳۳۴ق). **تجارب الامم**. تصحیح هف. امدروز. ج ۳. بغداد: مکتبه المثنی.
- ابن ندیم، محمد بن اسحق (۱۳۸۱). **الفهرست**. ترجمه و تحقیق رضا تجدد. تهران: اساطیر.
- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین (۱۴۰۸ق). **مقاتل الطالبین**. تحقیق السیداحمد صقر. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- ابوریحان بیرونی، محمد بن احمد (۱۹۲۳). **آثار الباقیه عن القرون الخالیه**. تصحیح ادوارد زاخائو. لیزیک: [بی نا].
- اسفزاری، معین الدین محمد (۱۳۳۸). **روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات**. تصحیح محمد کاظم امام. ج ۱. تهران: دانشگاه تهران.
- اشپولر، برتولد (۱۳۶۴). **تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی**. ترجمه جواد فلاطوری. ج ۱. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- اصطخری، ابراهیم بن محمد (۱۳۶۸). **مسالك و ممالک** (ترجمه فارسی المسالك و الممالک). تصحیح ایرج افشار. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ (۱۳۵۲). **توکستان نامه**، ترجمه کریم کشاورز. ج ۱. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- _____ (۱۳۷۶). **تاریخ ترک های آسیای میانه**. ترجمه غفار حسینی. تهران: توس.
- بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر (۱۳۶۷ق). **الفرق بین الفرق**. صححه و کتب هواشه محمد زاهد بن الحسن الکوثری. عنی بنشره عزت العطار الحسینی. قاهره. [بی نا].
- بلخی، ابوالمؤید. **عجایب البلدان**. کتابخانه دانشگاه تهران. نسخه عکسی شماره ۱۵۸۰.
- بلعی، محمد بن محمد (۱۳۶۶). **تاریخنامه طبری**. تصحیح محمد روشن. ج ۲. تهران: البرز.

- بیهقی، علی بن زید (۱۳۷۱). **لباب الانساب**. تحقیق مهدی الرجایی. قم: مکتبه آیه الله العظمی النجفی المرعشی.
- _____ (۱۹۶۸). **تاریخ بیهقی**. تصحیح قاری کلیم الله حسینی. حیدرآباد: [بی نا].
- بیهقی، محمد بن حسین (۱۳۷۴). **تاریخ بیهقی**. تصحیح علی اکبر فیاض. تهران: نشر علم.
- پرگاری، صالح (۱۳۷۸). «روابط سامانیان و علویان طبرستان». **نامه آل سامان** (مجموعه مقالات مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان). به کوشش علی اصغر شعر دوست و قهرمان سلیمانی. مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان. صص ۱۰۳-۱۱۲.
- **تاریخ سیستان** (۱۳۱۸). تصحیح ملک الشعراء بهار. تهران: کلاله خاور.
- ترابی، جمال (۱۳۵۰). **سکه های شاهان اسلامی ایران**. ج ۲. تبریز: موزه آذربایجان.
- ثعالی، عبدالملک بن محمد (۱۳۷۵ق). **تیمه الدهر فی محاسن اهل العصر**. تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید. ج ۴. قاهره: مطبعه عیسی البابی الحلبي.
- _____ (۱۹۷۷). **تحفه الوزراء**. تحقیق حبیب علی الراوی و الدكتوره ابتسام مرهون الصفار. بغداد: مطبعه العانی.
- _____ (۱۹۹۰). **آداب الملوك**. تحقیق جلیل العطیه. بیروت: دارالغرب الاسلامی.
- _____ (۱۳۷۶). **ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب**. ترجمه رضا انزابی نژاد. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- ثواقب، جهانبخش (۱۳۷۸). «سامانیان و نظام خلافت عباسی». **نامه آل سامان** (مجموعه مقالات مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان). به کوشش علی اصغر شعر دوست و قهرمان سلیمانی. مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان. صص ۱۳۴-۱۴۶.
- جرفادقانی، ناصح بن ظفر (۱۳۵۴). **ترجمه تاریخ یمینی**. تصحیح جعفر شعار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- جهشیاری، محمد بن عبدوس (۱۳۵۷ق) **الوزراء و الكتاب**. عنی بتصحیحه و تحقیقه عبدالله اسماعیل الصاوی. قاهره: مطبعه عبدالحمید الحنفی.

- حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله (۱۳۳۷). **تاریخ نیشابور**. تلخیص الخلیفه النیشابوری. تصحیح بهمن کریمی. تهران: کتابخانه ابن سینا.
- **حدود العالم من المشرق الى المغرب** (۱۳۶۲). تصحیح منوچهر ستوده. تهران: طهوری.
- حسنی، احمد بن ابراهیم (۱۹۸۷). **المصابیح** (اخبار الأئمه الزیديه). تحقیق ویلفرد مادلونگ. بیروت: دارالنشر.
- حمدالله مستوفی، حمدالله بن ابی بکر (۱۳۶۴). **تاریخ گزیده**. تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: امیر کبیر.
- حمزه اصفهانی، حمزه بن حسن (۱۳۴۰ق). **تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء**. تصحیح جواد ایرانی تبریزی. برلین: مطبعة کاویانی.
- خوافی، احمد بن محمد (۱۳۳۹). **مجموع فصیحی**. به کوشش محمود فرخ. ج ۲. مشهد: باستان.
- خواندمیر، غیاث الدین بن هماد الدین (۱۳۳۳). **حیب السیر فی اخبار افراد بشر**. ج ۲. تهران: کتاب فروشی خیام.
- ذیل، التون. ال. (۱۳۶۷). **تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان**. ترجمه مسعود رجب نیا. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- دوانی، علی (۱۳۷۷-۱۳۸۸). **مفاخر اسلام**. ج ۱-۲. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی - امیر کبیر.
- ذهبی، محمد بن احمد (۱۴۰۳ق). **سیر اعلام النبلاء**. تحقیق شعب ارنووط. ج ۵ و ۱۵. بیروت: مؤسسه الرساله.
- _____ (۱۹۶۱). **العبر فی خبر من غیر**. تحقیق فؤاد سید. ج ۳. کویت: [بی نا].
- رافعی قزوینی، عبدالکریم بن محمد (۱۳۷۶). **التدوین فی اخبار قزوین**. تحقیق عزیزالله العطار دی. ج ۲. تهران: جمعیه المخطوطات الایرانیه - نشر عطار دی.
- رحمتی، محسن (۱۳۹۱). «نگرشی بر قیام رافع بن لیث». **فصلنامه تاریخ اسلام و ایران**. س ۲۲. ش ۱۰۱. صص ۶۹-۹۳.

- رودکی، جعفر بن محمد (۱۳۷۴). **دیوان اشعار**. شرح و توضیح منوچهر دانش‌پژوه. تهران: توس.
- روزراوری، ابوشجاع محمد بن حسین (۱۳۳۴ق). **ذیل تجارب الامم**. تصحیح هف. امدرود. بغداد: مکتبه المثنی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۱). **تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه**. تهران: امیر کبیر.
- سبکی، عبدالوهاب بن علی (۱۳۸۳-۱۳۸۸ق). **طبقات الشافعیة الكبرى**. تحقیق محمود محمد الطناحی و عبدالفتاح محمد الحلوی. ج ۲. قاهره: مطبعه عیسی البابی الحلبی و شرکاء بمصر.
- سمعانی، عبدالکریم بن محمد (۱۴۰۹ق). **الانساب**. تحقیق عبدالله عمر البارودی. ج ۱-۲. بیروت: دارالجنان.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر (۱۴۰۶ق). **تاریخ الخلفاء**. حقه و قدم له محمد العثماني و قاسم الشماعی الرفاعی. بیروت: دارالقلم.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی (۱۳۶۳). **مجمع الانساب**. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیر کبیر.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۳۶۸ق). **الملل و النحل**. صححه و علق علیه الشیخ احمد فهمی محمد. ج ۱. قاهره. مکتبه الحسین التجاریه: مطبعه حجازی بالقاهره.
- صابی، ابواسحق ابراهیم (۱۹۸۷). **التاجی فی اخبار الدوله الدیلمیه** (اخبار الاثمه الزیدیة). تصحیح ویلفرد مادلونگ. بیروت: دارالنشر.
- صابی، ابوالحسین هلال بن المحسن (۱۹۰۴). **التاریخ** (ضمیمه تحفه الامراء فی التاریخ الوزراء). بیروت: مطبعه الابهاء السیوعیین.
- صفی‌الدین بلخی، عبدالله عمر (۱۳۵۰). **فضایل بلخ**. ترجمه محمد بن محمد بن حسین حسینی. تصحیح عبدالرحی حبیبی. تهران. بنیاد فرهنگ ایران.
- صولی، محمد بن یحیی (۱۳۵۴ق). **اخبار الرازی بالله و المتقی لله**. عنی بشره ج. هیورث. دن. قاهره: مطبعه الصاوی.

- طبری محمد بن حریر (۱۳۵۷ق). **تاریخ الامم و الملوك**. ج ۸. يطلب من المكتبة الكبرى. مطبعة الاستقامة بالقاهرة.
- _____ (۱۳۶۷). **تفسیر قرآن** (ترجمه فارسی کهن). تصحیح حبیب یغمایی. تهران: توس.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۳۴۸). **اختیار معرفة الرجال المعروف برجال الکشی**. صحح و علق علیه و قدم له حسن المصطفوی. مشهد: دانشکده الهیات و معارف اسلامی.
- _____ (۱۳۵۱). **الفهرست**. به کوشش محمود رامیار. به ضمیمه نضد الايضاح. مشهد: دانشکده الهیات و معارف اسلامی.
- عبدالله یف، سعدالله (۱۳۷۸). **امیر اسماعیل سامانی**. تهران: مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان.
- عتبی، محمد بن عبد الجبار (۱۲۸۶ق). **تاریخ یمنی**. مصر (قاهره): مطبعة بولاق.
- عوفی، محمد بن محمد. **جوامع الحکایات و لوامع الروایات**. کتابخانه دانشکده ادبیات تهران. نسخه خطی. شماره ۲۷ب.
- غفاری، قاضی احمد (۱۳۴۰ [تاریخ مقدمه]). **تاریخ نگارستان**. تصحیح آقامر ترضی مدرس گیلاتی. تهران: کتاب فروشی حافظ.
- _____ (۱۳۴۲ [تاریخ مقدمه]). **تاریخ جهان آرا**. به کوشش حسن نراقی. تهران: حافظ.
- فرای، ریچارد نلسون (۱۳۶۵). **بخارا دستاورد قرون وسطی**. ترجمه محمود محمودی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- _____ (گردآوری) (۱۳۷۲). «سامانیان». در **تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه**. از مجموعه تاریخ کمبریج. ج ۴. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیر کبیر.
- فروزانی، ابوالقاسم (۱۳۸۱). **تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره سامانیان**. تهران: سمت.
- قرشی، عبدالقادر بن محمد (۱۳۹۸ق). **جواهر المصنیه فی طبقات الحنفیه**. تحقیق عبدالفتاح محمد الحلوی. ج ۱. قاهره: مطبعة عیسی البابی الحلبی.

- قرطبی، عرب بن سعد (۱۹۷۷). **صلاه التاریخ الطبری** (ذیول تاریخ الطبری). تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم. ج ۱۱. قاهره: دارالمعارف.
- قوجانی، عبدالله (۱۳۷۸). «اقتدار سامانیان در برابر خلفای عباسی». **نامه آل سامان** (مجموعه مقالات مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان). به کوشش علی اصغر شعر دوست و قهرمان سلیمانی. مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان. صص ۲۰۱-۲۱۸.
- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک (۱۳۶۳). **تاریخ گردیزی**. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.
- محیط طباطبایی، احمد (۱۳۶۷). **تطور حکومت در ایران بعد از اسلام**. تهران: بعثت.
- مرعشی، ظهیرالدین بن نصیرالدین (۱۳۴۵). **تاریخ طبرستان و رویان و مازندران**. به کوشش محمدحسین تسیحی. تهران: مؤسسه مطبوعاتی شرق.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۵۷ق). **التنبیه و الاشراف**. عنی بتصحیح عبدالله اسماعیل الصاوی. [بی جا]. یطلب من المكتبة العصرية فی بغداد.
- _____ (۱۹۹۰). **مروج الذهب و معادن الجواهر**. تصحیح محمد محی الدین عبدالحمید. ج ۲. بیروت: الشركة العالمیه للکتاب.
- معین الفقراء، احمد بن محمد (۱۳۳۹). **تاریخ ملازاده در ذکر مزارات بخارا**. تصحیح احمد گلچین معانی. تهران: ابن سینا.
- مفتخری، حسین (۱۳۷۹). **خوارج در ایران**. تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- مقدسی، محمد بن احمد (۱۴۰۸ق). **احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم**. تحقیق الدكتور محمد مخزوم. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- منهاج سراج، عثمان بن احمد (۱۳۶۳). **طبقات ناصری**. تصحیح عبدالحی حبیبی. ج ۲. تهران: دنیای کتاب.
- موسوی، محمد بن فضل الله. **تاریخ خیوات**. کتابخانه دانشکده ادبیات تهران. نسخه خطی. شماره ۶۱.
- میرخواند، محمد بن خاوندشاه (۱۳۳۹). **روضه الصفا**. تهران: پیروز - خیام.

- ناجی، محمدرضا (۱۳۷۸). **تاریخ تمدن و فرهنگ اسلامی در قلمروی سامانیان**. تهران: مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان.
- ناطق بالحق، یحیی بن حسین (۱۹۸۷). **الافاده فی تاریخ الائمة الساده** (الاجبار الائمة الزیدیه). تحقیق ویلفرد مادلونگ بیروت: دارالنشر.
- نجاشی، احمد بن علی (۱۴۰۸ق). **رجال النجاشی**. تحقیق محمدجواد النائینی. ج ۱-۲. بیروت: دارالاصواء.
- نرشخی، محمد بن جعفر (۱۳۵۱). **تاریخ بخارا** ۱. ترجمه ابونصر قباوی. تلخیص محمد بن زفر بن عمر. تصحیح محمد تقی مدرس رضوی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- نسفی، عمر بن احمد (۱۳۷۸). **القند فی معرفه علماء سمرقند**. تحقیق یوسف الهادی. تهران: میراث مکتوب.
- نظام الملک، حسن بن علی (۱۳۴۰). **سیر الملوک**. تصحیح هیوبرت دارک. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- هروی، جواد (۱۳۷۸). «بررسی مناسبات سامانیان و خلافت عباسیان». **نامه آل سامان** (مجموعه مقالات مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان). به کوشش علی اصغر شعر دوست و قهرمان سلیمانی. مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان. صص ۳۶۸-۳۸۴.
- _____ (۱۳۸۰). **تاریخ سامانیان عصر طایفی ایران بعد از اسلام**. تهران: امیر کبیر.
- همدانی، محمد بن عبدالملک (۱۹۷۷). **تکمله تاریخ الطبری** (ذیول التاریخ الطبری). ج ۱۱. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. قاهره: دارالمعارف.
- یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۴۰۹ق). **معجم البلدان**. تصحیح فردیناند ووستنفلد. ج ۱. بیروت: دارصادر.
- _____ (۱۹۹۳). **معجم الادبایع**. تحقیق احسان عباس. ج ۱. بیروت: دارالغرب الاسلامی.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (۱۳۵۸ق). **التاریخ**. ج ۳. نجف: مکتبه المرتضویه.
- Lane Poole Staneley (1881–1889). **Catalogue Of Oriental Coins In The British Museum**. Vol. 2 & 9. London: Printed By Order of Trustees.